

## اسب سواري رسد

از پس لشکرستم، ارتش یار می رسد  
در تب و تاب تیرگان، بوی بهار می رسد.

شمس من ارمده کند، دولت اش آورم به کف  
از پی خویشکامگان، رایت یار می رسد

جنگل سیر مردمی، گشته کنام این ددان  
سبزی سوقامت اش بین تو، که یار می رسد

شب زمیانه می رود، سرخ سپیده می دمد  
از پس این هجوم شب، بین که نگار می رسد

مردم خویشکار من، همزه راز دارم  
با گل سرخ و چه سبز هزار می رسد

دشنه ی تین سیه دلان، مانده به جان یارم  
از ره دور بین که با، گرد و غبار می رسد

با تن زخم گن کنون، ناوکی از کمان زند  
روز به چشم دشمن اش، چون شب تار می رسد

سبز بهار و سرخ گل، زمزمه ی هزارها  
روز بلند ما ببین، کز شب تار می رسد

از پس گرد و خاک ره، سرو بلند قامت اش  
چابک و پر خروش بین،  
اسب سواری می رسد

علي رضا جباري (آذرننگ)

(22 /6/ 09)1/4/88